



## مصاحبه اختصاصی موفقیت با هین واگنر نابینا

دوم و سوم تیرماه اجلاس فروشندگان حرفه‌ای بیمه به همت گروه جهان‌اندیشان در هتل المپیک برگزار شد. من هم دعوت‌شده بودم، زیرا روز دوم اجلاس سخنرانی داشتم. تصمیم گرفتم روز اول را هم شرکت کنم تا مطالبی که ارائه می‌کنم تکراری نباشد. یکی از سخنرانان صبح روز اول اجلاس آقای هین واگنر بود. سخنرانی او در واقع داستان زندگی‌اش بود که خیلی ساده و صادقانه ارائه شد. اواخر سخنرانی بسیاری از شرکت‌کنندگان گریه می‌کردند. بله مردی نابینا که هیچ ایده‌ای از نور و رنگ نداشت آن‌قدر باانگیزه و با شوق بود که باعث تعجب همگان شده بود.

دعوت‌کننده آقای واگنر به ایران، دوست بسیار خوبم حسین طاهری است. وقتی با او درباره انجام مصاحبه صحبت کردم مثل همیشه با خوشحالی پذیرفت و برنامه‌اش را تغییر داد تا جمعه صبح در هتل اسپیناس بتوانم با آقای واگنر ملاقات کنم. مطلبی که در زیر آورده شده است، بخشی از این مصاحبه است.

## موفقیت: سلام آقای واگنر. سخنرانی شما در سمینار دیروز بسیار تاثیرگذار بود. موفقیت‌های شما با توجه به وضعیتتان بسیار قابل توجه هستند. لطفا خودتان را معرفی کنید

واگنر: سلام نام من هین واگنر است. ۳۹ ساله هستم. نابینا به دنیا آمدم. در آفریقای جنوبی زندگی می‌کنم. حدود ۸ سال است که به‌عنوان سخنران انگیزشی فعالیت می‌کنم. وقتی بچه بودم جدال سختی داشتم. همیشه از خودم می‌پرسیدم چرا من باید نابینا باشم. این افکار منفی همیشه با من بودند. روزی تصمیم گرفتم به‌جای آه و ناله به مردم انگیزه بدهم و خیریه‌ای تاسیس کرده‌ام که هدفش کمک به افراد نابینا است.

## موفقیت: چگونه کارتان به سخنرانی کشید؟

واگنر: قبلاً در یک شرکت کامپیوتری کار می‌کردم. مدیریت فروش آن شرکت با من بود. مردم از من درباره تجربیاتم می‌پرسیدند مثلاً درباره اینکه چگونه با یک مرد ناشنوا و یک مرد نابینا با قایق به آمریکای جنوبی رفتم و ۳۰ روز در قایق بودیم. مردم از من دعوت می‌کردند تا برایشان صحبت کنم و کم‌کم پیشنهاد می‌دادند که به ازای دریافت پول سخنرانی کنم. پس از چند سال دیدم که در کشورها و فرهنگ‌های مختلف سخنرانی می‌کنم و اکنون این افتخار را دارم که در ایران سخنرانی کنم و این تجربه آموزشی بسیار خوبی برای من است زیرا ایران تاریخ غنی و طولانی دارد. من کارم را خیلی دوست دارم و باعث می‌شود تا خودم را بهبود بخشم.

## موفقیت: در مورد رانندگی و رکوردهایتان بگویید

واگنر: وقتی پسر بچه بودم مانند بسیاری از همسالانم آرزوی رانندگی اتومبیل‌های مسابقه را داشتم. دوست داشتم سوار اتومبیلی مثل لامبورگینی یا فراری شوم. موانع بزرگی سر راهم بود. من نمی‌توانم ببینم، امکان گرفتن گواهینامه رانندگی را ندارم؛ ولی

من به غیرممکن بودن کاری اعتقاد ندارم. این رویا سال‌های زیادی در ذهنم وجود داشت. ذهن انسان ابزار بی‌نظیر و قدرتمندی است. وقتی بخواهیم کاری را انجام دهیم، راهش را پیدا می‌کنیم.

با فروشندگان اتومبیل‌های مسابقه تماس گرفتم. یکی از آن‌ها مرد بسیار سخاوتمندی بود و وقتی توضیحاتم را شنید موافقت کرد تا اتومبیلی در اختیارم قرار گیرد. مرحله بعد آن بود که کسی را متقاعد کنم در اتومبیل کنارم بنشیند. کسی چنین ریسکی نمی‌کند که کنار راننده نابینایی بنشیند که با سرعتی بیش از ۲۰۰ کیلومتر در ساعت رانندگی می‌کند. حدود ۶ ماه طول کشید تا بتوانم فرد مناسبی را بیابم. بالاخره فردی حاضر شد این کار را انجام دهد. او قبلاً در مسابقات اتومبیل‌رانی شرکت می‌کرد و فرد بسیار آرام و خونسردی بود.

ولی یک مشکل کوچک وجود داشت. او لکنت زبان داشت و در سرعت بسیار بالا کافی بود اطلاعات را با تاخیر به من منتقل کند تا با سانحه‌ای خطرناک مواجه شویم. او باید حین رانندگی با سرعت زیاد می‌گفت: چپ، راست، راست، چپ ... تا من اتومبیل را در مسیر درست هدایت کنم. من ناامید نشدم. فرد دیگری هم در دسترس نبود. دریافتیم که او در ادای کلمات مشکل دارد ولی در گفتن اعداد مشکلی ندارد و می‌تواند آن‌ها را بدون تاخیر بگوید.

بالاخره روشی ابداع کردیم تا این مشکل نیز مرتفع شود. عرض جاده را به ۹ قسمت تقسیم کردیم. برای انتهای سمت چپ جاده عدد ۱ را در نظر گرفتیم و به وسط جاده عدد ۵ را منسوب کردیم و برای سمت راست جاده عدد ۹ را. بنابراین اگر او عدد ۹ را اعلام می‌کرد یعنی من به نهایت سمت راست جاده رسیده بودم و اگر عدد ۵ را اعلام می‌کرد یعنی دقیقاً در وسط جاده در حرکت بودم.

## موفقیت: آیا توانستید رکورد کسب کنید؟

واگنر: بله در سال ۲۰۰۵ رکورد ۲۶۹ کیلومتر در ساعت را ثبت کردیم. این رکورد در

رکوردهای جهانی گینس ثبت شد. البته این رکورد برای افراد نابینا است.

## موفقیت: آیا خاطره جالبی از این مسابقه دارید؟

واگنر: بلافاصله پس از آنکه رکورد را شکستیم و اتومبیل متوقف شد، خبرنگاران و افراد زیادی منتظر بودند تا از اتومبیل پیاده شویم. فرد همراه من گفت می‌خواهم در مورد موضوع بسیار مهمی با تو صحبت کنم. من گفتم: اکنون زمان مناسبی نیست و همه می‌خواهند با ما صحبت کنند. او اصرار کرد که باید راز مهمی را بگویم. او گفت: من بیماری ام‌اس دارم و برای همین مجبور شدم مسابقات رانندگی را کنار بگذارم! ولی امروز ما موفق شدیم. بیماری ام‌اس باعث می‌شود که حرکات فرد و در نتیجه زمان عکس‌العمل فرد طولانی‌تر شود! من خیلی جا خوردم و متوجه شدم چه ریسک بزرگی کرده‌ام.

## موفقیت: قدم بعدی شما چه بود؟

واگنر: موضوع با آن رکورد تمام نشد. در سال ۲۰۰۸ یک نابینای بلژیکی رکورد ۳۰۸ کیلومتر در ساعت را ثبت کرد. دوستم مجدداً با من تماس گرفت. هردوی ما می‌دانستیم چرا با هم صحبت می‌کنیم. بله در ذهن هردوی ما یک هدف وجود داشت: باز پس گرفتن رکوردمان! باز عملیات آغاز شد و در سال ۲۰۰۹ موفق شدیم رکوردی باورنکردنی را ثبت کنیم. رکورد ما ۳۲۲ کیلومتر در ساعت بود! این سرعت شاید برای شما که روبه‌رویتان را می‌بینید خیلی ترسناک نباشد؛ ولی برای من رانندگی با چنین سرعتی واقعا رعب‌آور و وحشتناک بود.

## موفقیت: البته برای من هم ترسناک است. قبل از مسابقه اصلی چند بار تمرین کردید؟

حدود ۱۰ مرتبه تمرین کردم. همان‌طور که می‌دانید هر بار تمرین خودش ریسک بزرگی

است و ممکن است منجر به حادثه شود. پس باید توازن ایجاد می‌کردیم تا هم رانندگی برایم راحت شود و هم بیش‌ازحد در معرض خطر قرار نگیرم.

## موفقیت: رویای بعدی شما چیست؟

واگنر: هدف بعدی من آن است که اواسط سال ۲۰۱۲ خلبان یک هواپیمای جت باشم و هواپیما را از لندن به آفریقای جنوبی هدایت کنم. هدف از این کار جمع‌آوری یک میلیون پوند از حامیان مالی است تا در موسسه خیریه، صرف افراد نابینا شود.

## موفقیت: دیروز در سخنرانی خودتان گفتید: بهتر است نابینا باشیم و رویایی داشته باشیم تا ببینیم و هیچ رویایی نداشته باشیم. این جمله خیلی تاثیرگذار بود

واگنر: بله این جمله توسط هلن کلر گفته شده است. او زن نابینا و ناشنوایی بود. او تاثیر زیادی بر من داشت. او دستاوردهای بزرگی داشت و منبع الهام من بوده است. برای اینکه دستاوردهایی خارق‌العاده داشته باشید باید رویاهای خارق‌العاده‌ای داشته باشید.

## موفقیت: برخی از افرادی که با ناتوانی روبه‌رو هستند، مثلاً نابینا هستند خود را قربانی احساس می‌کنند و انگیزه خود را از دست می‌دهند. چه پیامی برای این افراد دارید

واگنر: من سال‌ها با همین احساسات دست‌وپنجه نرم کرده‌ام و همیشه از خودم می‌پرسیدم چرا من باید نابینا باشم، در صورتی که بچه‌های همسایه همگی بینا بودند و در حیاط بازی می‌کردند؛ ولی بعدها دیدگاهم را عوض کردم و به جای تمرکز بر موانع بر رویاهایم متمرکز شدم. نابینا بودن تمایز خاصی به من می‌دهد. هرکسی از دیگران



متفاوت است و تفاوت من در نابینا بودن است. هرکسی می‌تواند دستاوردهای بزرگی داشته باشد، به شرطی که رویاهای بزرگی داشته باشد!